

بلاغت

مترجم: دکتر صابر امامی

به یاد دوره فکتری
نقدیم به دکتر افرا سیبایی
استاد اول و دبیر انجمن فارسی دانشگاه شهید بهشت

۱- بلاغت: بلاغت در لغت به معنای «شیء - و کار رسیده است.» یعنی خوب و بخته شده و از همین جا بلاغت را در معنای روانی و نیکویی گفتار به کار برده‌اند و شاید گذشتگان اهتمامی به جدا کردن بین بلاغت و فصاحت نداشته‌اند. همچنان که از کاربرد جاحظ در «البیان و التبیین» برمی‌آید و ابوهلال عسکری می‌گوید: «و اگر کار بر این مبتنی باشد (یکی بودن معنای بلاغت و فصاحت) پس بلاغت و فصاحت، به یک معنای واحد برمی‌گردند، هر چند ریشه‌های آنها فرق داشته باشند. زیرا هر یک از آنها همان آشکار کردن معنا و اظهار آن است.»

از آنجایی که اختلاف ریشه لغوی باعث جدا شدن آن دوازدهم دیگر بود، در طول زمان یک اصطلاح آموزشی، غالب شد مبنی بر اینکه فصاحت، کلمه و کلام و متکلم را وصف می‌کند و می‌تواند به تنهایی، بدون وجود داشتن بلاغت، وجود داشته باشد محسوس باشد، و بلاغت کلام و متکلم را بدون اینکه به کلمه (واژه) توجهی داشته باشد، وصف می‌کند و بلاغت نمی‌تواند بدون وجود فصاحت، محقق شود. رفته‌رفته، کتابهای متأخر، به امکان برابری دو کلمه اشاره کردند تا بتوانند از تعداد اقسام بکاهند، تمایلی که امروزه نیز پا برجاست، و می‌گوییم «بلاغت کلمه» و «بلاغت کلام» همچنان که می‌توانیم بگوییم: «بلاغت واژگان» و «بلاغت معانی» یعنی روانی و شیوایی همه.

۲- علم بلاغت: اسم در میان عرب، با معجزه گفتاری که همان قرآن بوده آمد و عربها را در آوردن و ارائه نظیر قرآن به مبارزه طلبید و ایمان عرب، به اعجاز قرآن اقرار کرد و پذیرفت که اگر انس و جن با هم جمع شوند و همدیگر را یاری کنند نمی‌توانند مانند قرآن را دوباره بیافرینند. به مرور زمان،

«بلاغت» اسم معناست از «بلغ» و معنایش به عنوان یک واژه، وصول و انتهایست. علم بلاغت سه شاخه دارد: معانی، بیان، و بدیع.

علم معانی در انواع گوناگون جمله‌ها و به کارگیری آنها، بحث می‌کند. علم بیان به انسان، ساختن و پرداختن سخن فصیح و بدون ابهام را یاد می‌دهد و از «تشبیه» و «استعاره» و «کنایه» سخن می‌گوید. علم بدیع زیباییهای سخن همراه با صورتهای فراوانی از آن را مانند مبالغه، قلب، استخدام و... در بر می‌گیرد. «بدیع» قدیمی‌ترین و رایج‌ترین علوم بلاغت است. در سال ۲۲۴ هـ (۸۸۷ - ۸۸۸ م) امیر عبدالله بن معتز تصنیف خود را به نام «کتاب البدیع» پرداخت، و هدفه نوع از عبارتهای زیبایی را که در قرآن و شعر قدیم آمده است همراه با آنچه که به بدیعیات شناخته شده بودند، در آن جای داد. سپس به تألیف نظمهایی پرداخت که صورتهای گوناگون سخن را تا این اواخر، تبیین و روشن می‌کرد.

سکاکي بحث منظمی در علوم بلاغت دارد که بخش سوم کتاب کامل او «مفتاح العلوم» را شامل می‌شود. بعد از او جلال‌الدین محمد قزوینی، معروف به «خطیب دمشق» متوفای سال ۷۳۰ هـ (۱۳۳۸ م) آمد و «مفتاح العلوم» را در کتابی به نام «تلخیص المفتاح» خلاصه و شرح کرد کتابی که به خاطر شرحش رواج پیدا کرد و سیوطی آن را به نظم کشید. مهران Mehren برگزیده‌های فراوانی از این تصنیفها را در کتابش (Rhetorik der Araber) - تاریخ عرب - آورده است و ما این مقاله را با استناد به بحثهای او نوشته‌ایم. (همچنین نگاه کنید به (Gesch. d. arab. Lit: Brokelmann) - ج ۱ ص ۸۰ و مابعدها، ص ۲۹۴ - ۲۹۶، ج ۲، ص ۲۲) شاده chaade

ملتهای دیگر غیر عرب زبان اسلام را پذیرفتند، و به دنبال آن، مسلمانان ناچار به شناساندن چگونگی اعجاز قرآن و بحث و تدریس آن شدند و این گونه شناختن «بلاغت» یک کار کلامی دینی شد. کاری که حجت خدا را در عقول «متکلمین» روشن می‌کرد. همچنان که عمرو بن عبید در قرن دوم هجری^۲ می‌گوید و از این طریق، علمای کلام (متکلمین) به بحثهای بلاغی پرداختند.

۳- زندگی مسلمین با تکیه بر قرآن ادامه یافت و قرآن کتاب اساسی قوانین و بنیان اخلاق و... شد. در راه استخراج این مسائل از قرآن، دانشمندان و علمای دین لازم دیدند که شیوه‌های بیانی و راههای فهم آن مورد بحث و تحقیق قرار گیرد. در نتیجه دانشمندان اصول فقه برای مثال، ابیات بلاغی را به عنوان مقدمه لنوی علم اصول به بحث نشستند و آن مقدمه همراه با زمان رشد کرد و مسائل آن از مهم‌ترین چیزهایی شد که اصولیون از آن بحث می‌کردند. سکاکی به تأثیرپذیری علم اصول فقه، از ابیات علم معانی و علم بیان اشاره می‌کند و می‌گوید: «بلکه، بزرگ‌ترین باهیهای اصول فقه از چه علمی بحث می‌کنند؟ و تلاوم علم آن را سرپرستی می‌کنند؟»^۳

۴- هنگامی که فتوحات اسلامی گسترش یافت، و دولت اسلامی از مرزهای چین تا سواحل اقیانوس اطلس را به زیر پر گرفت، و در سایه آن انواع گوناگونی از امتهای قرار گرفت، نیاز به تدریس و آموزش زبان عربی، به عنوان زبان رسمی دولتی، شدت یافت و تلاش جهت برتری یافتن در ادب عرب، به خاطر احراز کار دولتی در کتابت و دبیری که به اندازه وزارت مهم بود، با شدت تمام آغاز شد. تلاشی که در حیات ادبی و تاریخ ادبیات عرب نقش خطیر و جدی داشت.



مسائل زیادی را که هیچ ربطی با اهداف ادبی بلاغت نداشت در این تقسیم‌بندی وارد دایره هنری بلاغت را تنگ کرده و بر خشکی و جمودی آن می‌افزود و نمی‌گذاشت در ذوق و حس محقق یک اثر فقط ادبیات خالص باشد

به این ترتیب گروه نویسندگان، دارای بحثهای ادبی خاصی شدند و از زمانهای قدیم گفته شده است: «نویسندگان پاسداران سخن‌اند».^۴

از علم ادب (ادبیات) آنچه در نزد دیگران نبود در دست آنها وجود داشت. تا آنجا که جاحظ می‌گوید: «علم شعر را در پیش «صمعی» جستیم و دیدیم که جز اشعاری غریب را نیکو نمی‌شمارد. به «اخفش» مراجعه کردم دیدم فقط به اعراب اشعار اهمیت می‌دهد. به «ابوعبیده» رو آوردم و دریاقتم جز چیزهایی را که مربوط به اخبار است، نقل نمی‌کند و به تاریخ و انساب علاقه دارد. آنچه را که می‌خواستیم نیافتیم، مگر در پیش نویسندگان ادیب، مانند «حسن بن وهب» و «محمد بن عبد الملک الزیبات».^۵

و این گونه بحث چگونگی نویسندگی قرآن، خودش به تنهایی آغاز شد. روایت به ما می‌گوید که مردی در هیئت نویسندگان در مجلس «فضل بن ربیع» از «ابا عبیده معمر بن المثنی» متوفای ۲۰۶ هجری در مورد آیه

قرآن سؤال کرد که وقتی خداوند می‌فرماید «طلعها کأنة رؤس الشیاطین» منظورش چیست؟ «ابا عبیده» جواب داد: «وعده وعید در آن چیزهایی که شناخته شده‌اند، امکان می‌یابد و این شناخته شده نیست!» و به این ترتیب «ابو عبیده» متقاعد شد که کتابی در مثلها و مانند آن... بنویسد و کتاب خودش را به نام «مجاز القرآن» نوشت.^۶

پس نویسندگان با کتابهایشان، اثر آشکاری در بلاغت و حیات آن داشتند «ابن مقفع» با ادبیاتش، «قدّاقه ابن جعفر» با نقد و بررسی‌اش، «ابن شبت قرشی» با کتاب «معالم الکتابه و مغام المصابه»، «شهاب حلبی» با کتاب «حسن التوسل الی صناعه التزسل»، و «ابن اثیر» در کتاب «مثل السایر»، «قلقشتری» با کتاب «صبح الماعشی فی صناعه المانشاء»... اینها و دیگران به بحثهای بلاغت عربی خدمتهای شایانی کردند.

۷- در این عظمت سیاسی و فراوانی مال و نعمت، همه علوم و فنون رشد کرد و فن سخن نیز از این پیشرفت، دور نماند، شاعران تولیدکننده ادبیات، به ابداع و نوگویی توجه داشتند^۷ و این بدین صورت بود که شاعران و نقادها به محاسن سخن و وجوه زیبایی آن توجه داشتند، آن را در نثر و شعر حس می‌کردند و می‌کوشیدند آن زیبایی را در شعرهایشان زیاد کنند و آنها توجه به زیبایی در شعر را «بدیع» نامیدند. چنین چیزی به آموزش بلاغی نیاز داشت، پس شروع به استخراج محاسن شعر کردند، و کوشیدند آنها را ضبط کنند و برای بحثهایشان عنوانهایی وضع کردند و در این موضوع ابن معتر، شاعر بزرگ کتاب «بدیع» خود را در سال ۲۷۴ هجری نوشت و این مسائل را به دو قسم «بدیع» و «محاسن» تقسیم کرد و برای قسم «بدیع» پنج فصل گشود که عبارت بودند از: «استعاره، تجنیس، مطابقت، رد اعجاز الکلام علی ما تقدمها، مذهب کلامی». ابن معتر نامیدن این قسم اخیر را به جاحظ نسبت داد و در صفحه ۵۸ کتابش نوشت که او به بدیع در این پنج بخش، از روی تجربه، بسنده کرده است اگر چه دلیل کفایت کردنش روشن نیست. ابن معتر بعد از آن محاسن شعر و کلام را نشان داده، گفته است که آنها زیادند و فقط دوازده نوع را یاد کرده است. اما آنچه از بدیع و محاسن صحبت کرده است، با هم مخلوط‌اند. و بعضی از آنها، در این اواخر، از علم معانی به حساب آمده‌اند مثل «التفات»، «اعتراض»، «تجاهل العارف» و بعضی از آنها از علم بیان شمرده شده است مثل «استعاره» و «حسن تشبیه» و «تعریض» و «کنایه» و بعضیها از علم بدیع.

بحثهای بلاغی که شاعران و نقادان شروع کرده بودند، ادامه یافت و به شدت رشد کرد (آن گونه که در تاریخ علم بدیع می‌بینیم) و بحثهای گوناگون بلاغی را که تقسیم‌بندی کنونی علوم بلاغی آن را در بر دارد به وجود آورد.

۸- همراه با کوششهای مذکور، تلاشگرانی دیگر در میدان ادبی حضور داشتند، کسانی که گذشته عرب را به امروزشان پیوند می‌دادند و میراث فرهنگی و ادبی و زبانی باقی‌مانده را بعد از آمیزش عرب با دیگران و فاسد شدن زبانش و آسیب دیدن شخصیت عربی‌اش، این تلاشگران راوی، از بادیه که فصیحان به آن باز می‌گشتند. آنچه از متن زبان و سخنان ادبی باخبر می‌شدند نقل می‌کردند و به تدوین و آموزش آن مشغول بودند. این گروه از اصحاب زبان، در رواج استعمال واژگان عربی و ویژگیهای بیان عربی و آموزش بلاغت عربی، سهم به‌سزایی داشتند و جاحظ در «بیان و تبیین» به آن اشاره می‌کند و بعد از نقل بیت «اشهب ابن رمیلة»

هم ساعد الدهر الذی یتقی به
و ما خیر کف لا تنوء بساعد

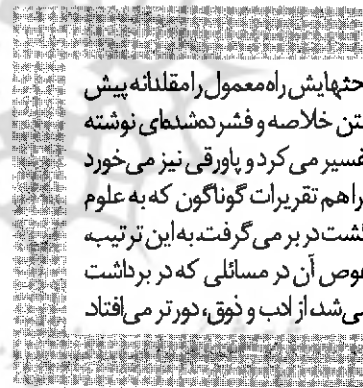
می‌گویند: «هم ساعد الدهر» یک مثل است و این همان چیزی است که راویان بدیع گفته‌اند.

همچنان که «عبدالقاهر جرجان» در صفحه ۳۲۸ دلایل الاعجاز طبع ترقی به همان چیزی که ما در کتابهای لغت می‌بینیم؛ (از ادخان تشبیه در استعاره) همانند بحث «ابوبکر ابن درید» در «الجمهره» اشاره می‌کند او فصلی را شروع کرده است به نام «استعارات» و... چیزی که در کتابهای «امالی» از برخوردهای بلاغی اهل زبان و دانشجویان آن شاهدیم.

و این گونه تو در صحنه ادب عربی، رودخانه‌هایی را مشاهده می‌کنی که از نواحی مختلف می‌جوشند از ناحیه دین: کلامیها و اصولیها، از ناحیه ادبی: نویسندگان، شاعران، راویان و اهل زبان و لغت، و همه آن رودخانه‌ها در یک نقطه واحد به هم می‌رسند همان شناخت راههای درک سخن نیکو و چگونگی فرق گذاشتن بین کلام خوب و کلام بد و قادر شدن بر ساختن سخن برتر به شکل شعر منظوم یا نثر مرسل.

و این همه، آن آموزش بلاغی است که تاریخ، عناصر مختلف آن را در به وجود آوردن و پله‌پله شکل گرفتن و شخصیت پیدا کردنش، به‌دقت در فصلهای ویژه وی و مسائل خاصش بحث کرده است.

۷- با گذشتن زمان، بحثها به مرور شکل گرفتند و علوم به شکل مجموعه‌هایی مرتب شد و هر مجموعه‌ای با توجه به قواعدش اسم خاصی پیدا کرد. علوم عربی یا علوم ادبی در ابتدا هشت نوع بود^۱. آنها عبارت بودند



بلاغت در بحثهایش راه معمول را مقلدانه پیش گرفت و برای لو متن خلاصه و فشرده شده‌ای نوشته شد که آن را تفسیر می‌کرد و پاورقی نیز می‌خورد و حاشیه متن را هم تقریرات گوناگون که به علوم مختلف بر می‌گشت در بر می‌گرفت به این ترتیب هر چه عمق و غوص آن در مسائلی که در برداشت بیشتر می‌شد از ادب و ذوق، دورتر می‌افتاد

از: «نحو، زبان، تصریف، عروض، قافیه، اخبار العرب، انساب العرب و صنعت شعر» و اینها همه مجموعه‌ای از بحثها را تشکیل می‌دادند که شناختن سخن خوب و ساختن خوب آن را یاد می‌داد.

و همین طور در زمانهای قدیم، فنون بلاغی را «صنعت شعر» می‌نامیدند و گاهی وقتها به آن نقد شعر یا نقد سخن (کلام) می‌گفتند و از کتابهایی که در این باره تألیف شده‌اند، کتاب «صناعتین» «ابی هلال» است و «نقد الشعر» دقاقه ابن جعفر^۲ است.

و ابو هلال خود، کتاب «البیان و التبیین» جاحظ را از بزرگ‌ترین و مشهورترین کتابهای (نوشته شده) در علم بلاغت می‌شمارد. و از اینجا می‌فهمیم که چگونه نقد و بلاغت با هم برخورد کردند و یکی شدند و نقد به تنهایی به علم خاصی اطلاق نشد و برایش علمی را نامگذاری نکردند.

۸- این بحث بلاغی ادامه داشت و شیوه‌های گوناگون بحث آن یکی پس از دیگری پیش می‌آمد و در آن گروههای نویسندگان و فرهنگ عام اسلامی - (اصیل و غیر اصیل) تأثیر داشتند و در گذشته دیدیم که چگونه

خاستگاههای آن متفاوت بود و در موارد گوناگونی به هم برمی‌خوردند. نویسنده تاریخ بلاغت، از شیوه‌های گوناگون این بحث و سبکهای آن، آنچه را که بررسی و تحقیق در آن خوب بود، برمی‌گزید در حالی که پیشینیان، خود دو نوع بلاغت را یافته بودند. یکی از آنها را «بلاغت به شیوه عجم و اهل فلسفه» نامیده بودند و دیگری را «بلاغت به شیوه عرب و سخنوران»^۱.

اولی را به طور غالب در مناطق شرقی دولت اسلامی شایع می‌یابیم جایی که مخلوطی از فارس و ترک و تاتار و ... ساکن بودند و از بزرگان این شیوه «جارالله زمخشری» و «ابو یعقوب یوسف السکاکی» و «سعید الدین تفتازانی» و... را می‌توان نام برد.

و دومی به طور غالب، در مناطق میانی دولت اسلامی حضور داشت. جایی که زادگاه عربیت نخستین و نزدیکان او از عراق و شام و مصر بود و از مردان این شیوه، «ابن سنان خفاجی» صاحب کتاب «سر الفصاحة» و «ابن اثیر» و «سبکی مصری» و... بودند هر سبکی (مکتبی) - تا آنجایی که نویسنده تاریخ بلاغت مجال بحث و فحوص آن را داشته است - برای خود کتابها و مردانی دارد.

و در این میان شهرت از آن بلاغت عجم و اهل فلسفه بود. طوری که پیوسته ویژگی آشکار بلاغت محسوب می‌شد و امروزه وقتی کلمه «بلاغت» به تنهایی گفته می‌شود همان بلاغت فلسفه زده عجم به ذهن می‌رسد.

۹- دسته‌بندی علوم ادب یا علوم عربی، افزایش یافت و به دوازده علم رسید. که در ترتیب آنها اعتبارات ویژه‌ای رعایت می‌شد به عنوان مثال به اصول و فروع و آنچه که در ترکیبات بحث می‌کند، تقسیم می‌شد و قسمی که در مورد ترکیبات بحث می‌کرد خود بر دو نوع بود. قسمی سخن موزون و قسمی دیگر سخن موزون و منثور بود.

به این ترتیب علمی را که امروزه به عنوان بلاغت تثبیت و پابرجا شده‌اند و فعالیت‌های بلاغی عجمهای متفلسف بر آن علوم بنیان نهاده شده است معانی، بیان و بدیع را تشکیل می‌دهد. اینجا لازم می‌آید بین فصاحت و بلاغت، بر اساس آنچه که قبلاً اشاره کردم فرق بگذاریم. تعریف مشهور بلاغت عبارت است از: «مطابقت سخن فصیح با مقتضای حال» و علت انحصار بحثهای بلاغی را بر اساس روشهای منطقی خودشان، این گونه روشن می‌کنند که بلاغت در سخن به دو مسئله برمی‌گردد، اول، خودداری از خطا در آوردن معنای مورد نظر و تشخیص دادن سخن فصیح از غیر آن، دوم، تشخیص خود فصاحت می‌باشد که این تشخیص گاه به واسطه علم «لغت» و «صرف» و «نحو» امکان می‌یابد و گاه به واسطه حس و درک (ذوق سلیم).

و کلامی که این گونه نیست تعقید معنوی دارد، که نه علمی آن را می‌شناسد و نه حسی و به این ترتیب دو نوع دیگر باقی می‌ماند که به علمی که از آنها سرپرستی کند نیازمندند و آن دو پرهیز از خطا در آوردن معنای مراد و پرهیز از تعقید معنوی است. به این ترتیب دو علم جدید را به کار گرفتند: علم معانی، که به واسطه آن در آوردن و بیان معنای مراد از خطا احتراز می‌شود و به کمک آن مطابقت کلام با مقتضای حال شناخته می‌شود و علم بیان که به وسیله آن با احتراز از تعقید معنوی بر آوردن و القای معنای واحد در ترکیبهای مختلف با دلالت واضح توانا می‌شویم.

برای شناختن توابع بلاغت، به علم دیگری نیاز داشتند که در پاسخ بدان به «بدیع» دست یافتند. علمی که زیباییهای سخن را بعد از رعایت مطابقت کلام با مقتضای حال و رعایت وضوح و آشکاری معنا می‌شناساند. و بحثهای این علوم را به شیوه منطقی بلاغت محصور کردند و گفتند



علم معانی، منحصر به هشت فصل می‌شود: چرا که سخن یا خبری است و یا انشایی، و جمله خبری، ناچار از داشتن مسندالیه و مسند و اسناد است. برای آن فصل احوال (چگونگیهای) اسناد و خبری و فصل احوال مسندالیه و فصل احوال مسند را قرار دادند. سپس گفتند: مسند، هنگامی که فعل یا در معنای فعل باشد وابسته‌هایی دارد پس فصل «وابسته‌های فعل» را باز کردند. و چون اسناد و وابسته‌های آن، یا مقصور است یا غیر مقصور، پس فصلی به نام «قصر» به وجود آمد.

برای انشاء فصل مستقلی را اختصاص دادند. هر جمله به جمله دیگر یا معطوف است یا غیر معطوف و این را هم به باب «فصل و وصل» مخصوص کردند و کلام بلیغ می‌تواند از مراد اصلی گویند، به دلایلی زیادتر و کمتر باشد. این را نیز فصل «یحجاز و اطناب و مساوات» بحث می‌کند.

و همین طور سبب منحصر شدن علم بیان در «تشبیه و مجاز و استعاره و کنایه» و منحصر شدن بدیع در دو قسم تحسین معنوی و تحسین لفظی را بحث کرده‌اند. تفکر صورتگرایی آنها (از آنجایی که بحثهای بلاغی را از کشمکشهای فلسفی و کلامی و منطقی نتیجه می‌گرفتند) مسائل زیادی را که هیچ رابطه‌ای با اهداف ادبی بلاغت نداشت در این تقسیم‌بندی وارد و دایره هنری بلاغت را تنگ کرده و بر خشکی و جمودی آن می‌افزود و نمی‌گذاشت در ذوق و حس محقق یک اثر فقط ادبیات خالص باشد.

و این جمود و خشکی نهایت و هدف بلاغت را به یک مسئله دینی خاتمه می‌داد و آن مسئله «اعجاز» بود. تا آنجا که بلاغت را این گونه تعریف می‌کردند: «بلاغت علم شناختن چگونگیهای اعجاز قرآن کریم است»^{۱۱}. بلاغت در بحثهای راه معمول را مقلدانه پیش گرفت و برای او متن خلاصه و فشرده‌شده‌ای نوشته شد که آن را تفسیر می‌کرد و پاورقی نیز می‌خورد و حاشیه متن را هم تقریرات گوناگون که به علوم مختلف بر می‌گشت در بر می‌گرفت. به این ترتیب، هر چه عمق و غوص آن در مسائلی که در برداشت بیشتر می‌شد، از ادب و ذوق، دورتر می‌افتاد.

۱۰- بلاغت در عصر حاضر: امروزه بلاغت در شرق، به‌خصوص در مصر، حرکت‌های نوگرایانه دور از بحث و جدل را آغاز کرده است. بعضی از این حرکات موفق و پیروز بوده‌اند و بعضی بی‌خردانه و غیر مستحکم. بدون اینکه تفصیل این قصه را به‌ویژه در حیات ادبی، و نوگراییهای آن بررسی کنیم و با اجتناب از مسائلی که تلاش را ضایع می‌کند و اختلاف‌برانگیز است می‌گوییم: نوسازی ادبی دو هدف دارد: هدف نزدیک و هدف دور.

هدف نزدیک: آسان کردن آموزش مواد ادبی و گذاشتن وقت و کلاس زیاد همراه با یک تحقیق عملی و مطلوب از آموزش ادبیات است طوری که هر دانشجوی ادبیات بتواند در وقت مناسب با کوششهایی به زبان مورد نظرش- زبانی که به خاطر آن واژگان را می‌آموزد- دست یابد.

این هدف را یک روش درست و کتاب منظم و معلم کارآمد، محقق می‌سازد، اگر رسیدن به این هدف، مستلزم دگرگونی مسائل این علوم و راه برخورد با این علوم و چگونگی عرضه کردن آنها باشد، می‌توان با نیت درست به آن رسید.

اما هدف دور: در نوسازی ادبیات و یا علوم عربی، این است که بحث ادبی یکی از بحثهای نهضت‌های اجتماعی باشد که به ادراکات یک ملت مربوط می‌شود و کرامت شخصی آن را راضی کرده نیازهای هنری جدید آن را بر می‌آورد. پس زبان در مصر، - برای مثال - زبان زندگی است در رنگهای گوناگون آن و وسیله ارتباط قانع‌کننده‌ای است در خانه و کارگاه و جامعه و

صحنه نمایش و بازار و انجمن و... و این گونه نیست که مردم با زبانی خاص زندگی کنند و زبانی دیگر را یاد بگیرند و این طور نیست که مردم با زبانی بیندیشند و با زبانی دیگر افکارشان را تدوین کنند و باز این گونه نیست که با زبانی کار کنند و با زبانی دیگر شعر بگویند و نثر بنویسند و مثل بزنند و سخنرانی کنند زبان در فرض نظام طبقات اجتماعی، عامل ازدیاد فاصله بین طبقه ویژه ملت با طبقه عوام جامعه نیست.

و هدف دور محقق نمی‌شود جز با دگرگونی‌ای که با اصول و بنیانهایی مورد نظر دور برخورد می‌کند (یا ناچار است برخورد کند) و عزم و تلاش را لازم دارد تا بتواند زبان را بخشی از کیان ملی و جانی از وجود واقعی آن قرار دهد.

و زبان را جز در مواقعی که زیبایی هنری و کار ادبی، اقتضا دارد، از زبان مردم جدا نکند که مطلب فوق سخت است و به دست آمدن آن در جوانب مختلف علوم عربی آسان نیست جز اینکه بگوییم بلاغت و آموزش آن کمتر مشکل می‌باشد. زیرا در ذات بلاغت چنین عادت و امکانی وجود دارد و روشهای آموزشی آن بر ذوق و عاطفه متکی هستند و بحثهایش با هنر و زیبایی ارتباط می‌یابد اگر کمتر خطا کند و راههای اشتباه و غلط را برنگزیند.

اینجا سخن دیگری نیز هست که فضا را تنگ می‌کند و بر دگرگیری بین محقق پویا و افراد متحجر می‌افزاید و آن این است که گذشتگان خود به صراحت اعلام می‌کنند که بلاغت از علومی است که آموزش آن هنوز شکل نگرفته و پخته نشده است. وقتی چنین باشد، من، شخصاً در به دست آوردن هدف دور، در نوسازی بلاغت عربی یا نوسازی‌ای که اصول و بنیانهای را تغییر بدهد و بعضی را نفی کرده، بعضی را تثبیت کند و با قوانین مهم به

هنگامی که بحث بلاغی، توسعه یابد و همراه با واژگان، معنیهای جزئی و کلی را شامل شود و همراه با جمله، واژگان را شامل شود، سپس از جمله و واژگان بگذرد و کل مطلب را و قطعه ادبی و اسلوبها را در بر گیرد، به این ترتیب تقسیم قدیمی بلاغت به معانی و بیان و بدیع، اساس و پایه‌ای نخواهد داشت.

ویژه در بلاغت متفلسف، مخالفت کند و قوانین جدیدی را به دست دهد تا به بلاغت در زندگی برسد، موافقم.

روشی که به ما در تأثیر اصلاح‌گرایانه امکان ببخشد. وقتی این کار به انجام برسد، ساده کردن بحث امری خوشایند و امکان‌پذیر خواهد بود.

و به این ترتیب، بر ماست که آنچه می‌خواهیم از کتابها گردآوری کرده و موضوعات را در میدان بحث قرار دهیم و بعد از اینکه توانستیم در اصول اساسی، به حکم و قطعیت برسیم با مسائل آن گونه که می‌خواهیم برخورد کنیم.

وقتی در این جهت می‌کوشیم از آنچه که در متون قدیمی وجود دارد و می‌شود از آن بهره‌برد استفاده می‌کنیم و از نقل‌های خسته‌کننده و باطل و ائتلاف‌کننده وقت و پراکننده نیروها، دوری می‌کنیم و به خاطر تبعیت از خط فکری مذکور و بیان تغییراتی که باید در میراث قدیمی داده شود به مطالب زیر اشاره می‌کنیم:

۱- ارتباط بلاغت با حیات ادبی، آن را دارای ارزش و پیامدهای عملی کرده است. کافی است به نظر اساتید گذشته در این مورد توجه کنیم، ابو

هلال عسکری می‌گوید یک عرب‌زبان می‌تواند با علم بلاغت بین سخن نیکو و سست و واژه زیبا و زشت فرق بگذارد همچنان که می‌تواند شعری بسازد رساله‌های بنویسد در نتیجه ابوهلال عسکری با بیان فوق، به نیاز ادبیات به بلاغت و سود بردن از هر چه که در این رابطه مفید است و استخدام همه فنون زبانی رایج اشاره می‌کند.

۲- برای آماده کردن بلاغت جهت هماهنگی آن با روش ادبی هنری در بحث و تدریس، کافی است که رسوم مدرسه‌های اولیه و آثار و کتابهایش را زنده کنیم و در این از تجارب و سابقه تدریس این فنون استفاده کنیم و روشهای تازه‌ساخته‌شده را محکم و تثبیت کنیم و به طور قطع روشهای فلسفی غیر عربی را کنار بگذاریم.

در ایجاد دگرگونیهای دیگر، از مسائلی که هنوز در بلاغت پخته نشده و شکل نگرفته‌اند سود می‌جوییم.

۳- قدا، بلاغت را در ترکیبات علوم ادبی به کار می‌بردند و آن را در تدریس جمله و اقسام و اجزاء آن محدود می‌کردند، آنها یک مقدمه عمومی برای فصاحت و بلاغت عنوان کرده در آن چیزهایی راجع به فصاحت کلمه و غیره می‌نوشتند در حالی که کار ادبی در یک جمله و اجزاء آن نیست و آن (کار ادبی مقرر به جمله) جز یک معنای جزئی و ادبی، معنایی نمی‌دهد. در حالی که در پشت سر آن قطعه منظوم و منثور، معنیها و جمله‌های فراوانی است که آن را شکل می‌بخشند و در پشت سر آنها، باز چیزهایی است که، همه آنها با هم یک کار ادبی کامل را خلق می‌کنند کاری مثل شعر، رساله، مقاله و... که خود در کل به یک نگاه بلاغی نیاز دارند و علاوه بر آن در بحث و بررسی بلاغی یک واژه مفرد، این مقدار کمی از بلاغت که قدا در آن نمود کرده‌اند کافی نیست.

و بنابراین بحث بلاغی کاملی را از خود واژه شروع می‌کنیم و آن را با جمله به خاتمه نمی‌بریم بلکه آن را تا آخر یک مطلب ادامه می‌دهیم و یک کار هنری کامل را بحث می‌کنیم و اسلوب و فرقه‌های آن را و چراییهای تفاوتش را و امتیازات انواع مختلفش را بحث کرده نظر شامل جامعه را نسبت به آن اثر ادبی بررسی می‌کنیم.

۴- قدا، بحث بلاغی را بر واژگان، از نظر ادای معنای جزئی به وسیله یک جمله یا جمله‌های به هم پیوسته با معنای واحد محدود کرده‌اند و از آن به چیز دیگری نپرداخته‌اند پس علم معانی از نظر آنان یعنی شناختن احوال واژه عربی، از نظر مطابقتش با اقتضای حال.

و علم بیان، یعنی علمی که با استفاده از آن می‌شود معنای واحدی را در ترکیبهای مختلف ادا کرد و منظور از معنا جز تشبیه و مجاز و استعاره و کنایه چیز دیگری نبود.

اما قدا در معانی ادبی و هدفهای هنری که همان روح هنر زبانی و مظهر عظمت ادیب و اثر فرهنگ و شخصیت اوست هرگز ننگریستند پس ما ناچاریم به طور مستقل بعد از الفاظ از معانی به شکل مفرد، به شکل جمله و به شکل عبارت بحث بکنیم تا دانشجو بداند که چگونه این معانی به وجود می‌آیند و چگونه تصحیح می‌شوند و چگونه مرتب و عرضه می‌شوند.

۵- هنگامی که بحث بلاغی، توسعه یابد و همراه با واژگان، معنیهای جزئی و کلی را شامل شود و همراه با جمله، واژگان را شامل شود، سپس از جمله و واژگان بگذرد و کل مطلب را و قطعه ادبی و اسلوبها را در بر گیرد، به این ترتیب تقسیم قدیمی بلاغت، به معنای و بیان و بدیع، اساس و پایه‌های نخواهد داشت و لازم خواهد شد که بر اساس دیگری تقسیم‌بندی شود برای مثال

کلمه بلاغت را به زیبایی‌شناسی واژه و جمله محدود خواهیم کرد به بحث فصاحت واژه و وسعت می‌بخشیم و بحث را به بلاغت واژگان و بلاغت معانی تقسیم می‌کنیم و در بحث بلاغی واژگان، آنها را از نظر موسیقی و صداهای زنگدار به بررسی می‌نشینیم، سپس از نظر دلالت به معنیهایی که تفهیم می‌کنند در واژه جمله، بند، قطعه، بحث می‌کنیم و معانی را هم، آن گونه که مناسب آن است تقسیم‌بندی می‌کنیم تا اینکه به آموزش فنون، سخن ادبی در شکل منظوم و منثور آن، یکی یکی برسیم تا به آن چیزی که اساس و قوام هر هنر و زیبایی است دست یابیم.

از هنرهای بیانی قدیمی چون مقاله و رساله و خطبه و... می‌گیریم و به هنرهای جدید مقاله و قصه و انواع مختلف آن می‌پردازیم.

وقتی از روش غیر عرب و اهل فلسفه و مقدمات منطقی و احکام رایج فلسفی آنها دور شدیم باید به بلاغت مقدمات جدیدی را که ناچار از طرح آنها هستیم اضافه کنیم. مقدماتی که بر اساس زیبایی‌شناسی و تعبیر از آن استوار شده است. بحثی که به زندگی مربوط می‌شود و از هیجانات نفوس و اسرار قلبها حرف می‌زند و آرزوها و آمال جمعی را مطرح می‌کند و پیروزی جمعی را آواز می‌خواند و به خواسته‌هایشان می‌پردازد چنان که شایسته هنر صحیح در یک زندگی خوب است و لذا:

۶- به بلاغت یک مقدمه هنری می‌افزاییم که در آن معنی و طبیعت و نشئت و هدفه اقسام هنر را به دانشجو می‌شناسانیم و به ویژه از هنر کلامی سخن می‌گوییم.

۷- به آن بحث بلاغی، یک مقدمه روانشناسی می‌افزاییم، مقدمه‌ای که شأن هنر ادبی مورد بحث ناچار از آن است و پیوسته خواهان انضمام بلاغت به زندگی خواهیم بود و به دانشجو نیروهای انسانی را می‌شناسانیم، نیروهایی که در حیات ادبی، تأثیر دارند مانند وجدان و عاطفه، ذوق، خیال و بر فهم آواز اعتباراتی که قدا تحت عنوان کلمه «مقتضای حال» فشرده کرده بودند و در حذف و ذکر و تقدیم و تأخیر و... آنها را بحث می‌کردند می‌افزاییم.

به این ترتیب مقدمه روان‌شناسانه ما، مسائل مادر و مرجع و عواطف انسانی را که ماده اساسی معانی ادبی و خاستگاه هنرهای زبانی به شکل شعر و نثر است، بحث خواهد کرد.

این تابلوها نوآوری بلاغت را به طور اجمال و خلاصه نشان می‌دهند و خلاصه‌ای از هدفهایی است که در مقاله‌ای از نوشته‌های دانشکده ادبیات دانشگاه «فؤاد المارول» در رابطه با آن تلاش شده است و اگر خوانند فرصت دهد کتاب «فن القول» که از بحثهای بلاغی شروع می‌کند و به بیان آن تا نهضت ادبی مصر و شرق می‌رسد کامل شده و به خوانندگان و دانشجویان تقدیم خواهد شد.

پی‌نوشت:

۱- متن حاضر ترجمه مقاله بلاغت از دایره‌المعارف اسلامی است.

۲- المصنفین: ص ۷، لآسته سال ۱۳۲۰ هـ.

۳- المصنفین: جلد ۱، ص ۹۰ و ۹۱ چاپ التجاریه.

۴- المصنفین: جلد ۱، ص ۸۴ و ۸۵ چاپ المصنفین.

۵- المصنفین: جلد ۲، ص ۸۴.

۶- وفیات الاعیان ابن خلکان جلد ۲، ص ۱۲۸ و ۱۳۶ چاپ بولاق.

۷- ابن رشیق، المصنفین جلد ۱، ص ۲۷۵ تا آخر.

۸- ابن الابیاری، طبقات الانبیه ص ۱۱۷ چاپ مصر.

۹- الانبیه: علی رساله الصبان فی البیان ص ۳ چاپ بولاق.

۱۰- السیوطی، حسن المحاضره ج ۱، ص ۱۵۷ چاپ مصر سال ۱۳۲۱ هـ.

۱۱- بحی الطوی الطراز جلد ۱، ص ۱۳ چاپ مصر.